



بهناز شیرانی

جدا از سریال‌های خاطره‌انگیزی مثل «کانتوس» و «زیر تیغ»، محمدرضا هنرمند برای بسیاری از آثار کمدی درخشان‌ش در سینما که طعم جدیدی در ساخت آثار طنز ایجاد کرد، بهترین گزینه‌ای است که می‌توان از شرایط حال حاضر سینمای کمدی ایران با او صحبت کرد و تحلیل‌های جالبی شنید. هنرمند از تغییر شرایط سینمای ایران نسبت به سال‌های گذشته و نگاه به کمدی در سال‌های اخیر صحبت کرد که شما را به خواندن این گفت‌وگو دعوت می‌کنیم:

بهناز شیرانی

شما ازجمله کارگردان‌هایی هستید که در سینما و تلویزیون فیلم‌ها و سریال‌های کمدی متفاوتی ارائه داد و هنوز فضای کارهای شما تازه و به‌روز است و غالباً بسیاری از آثار شما مسائل اجتماعی را دربر می‌گرفت. در ابتدا درباره نگاه شما به طنز صحبت کنیم.

صحبت کنیم، من حرفی ندارم، از همین حالا تا هر وقت که شما بخواهید صحبت می‌کنیم، شما ده‌ها سؤال بپرسید، من هم تا دلتان بخواهد پرحرفی می‌کنم. آسمان‌ورسمان را به هم می‌یافم، سعی می‌کنم کم نیاروم، انواع‌واقسام نظریه‌ها را برایتان ردیف می‌کنم، از معضلات ریزودرشت جامعه برایتان می‌گویم و از ضرورت‌ها. البته حتی‌الامکان تلاش می‌کنم آبروداری کنم تا خدش‌های به ته‌مانده موقعیت مثلاً هنری و اجتماعی‌ام وارد نشود، اما واقعا این گفت‌وگوها چه فایده‌ای دارد؟ به نظر من هیچ، واقعا هیچ. روزگاری بود که این نوع گفت‌وگوها کم‌وبیش کارساز بود، طالب و خواننده مؤثر داشت. اما امروز این‌طور نیست. سال‌هاست آدم‌های متفکر و اندیشمند جامعه، با دلسوزی تمام در حوزه‌های مختلف نظریه‌پردازی می‌کنند، نظریه‌ها و عملکردهای مختلف را به چالش می‌کشند، مقاله می‌نویسند، گفت‌وگو می‌کنند و این نظریات در نشریات معتبر هم چاپ می‌شود، اما آنچه می‌بینیم و شاهدش هستیم، بی‌اعتنایی به این بحث‌های فنی و تخصصی است، تاجایی‌که روزبه‌روز به جای پیشرفت، شاهد پسرفت هستیم. من نمی‌خواهم این نظریه را در همه امور جامعه تعمیم دهم، ولی تا جایی‌که به من و حوزه کاری و تخصصی من مربوط می‌شود، سال‌هاست با وجود انتشار صداها و چه‌سا هزاران مطلب و مقاله و گفت‌وگو، هیچ اصلاح و پیشرفتی در کار نیست و هر سال با حسرت و اندوه زمزمه می‌کنیم که دریغ از پارسا!

معمولاً وقتی مطلبی منتشر می‌شود، به طور طبیعی گروه‌های مختلفی در سطح جامعه هستند که بر حسب علاقه یا با انگیزه‌های دیگر، آن را می‌خوانند و با صاحب کلام ارتباط برقرار می‌کنند، این خیلی خوب است، چون حداقل کاری که می‌کند این است که سطح آگاهی عمومی جامعه را ارتقا می‌دهد، ولی این کافی نیست. شما به گروه دیگری از مخاطبان هم نیازمندید که من اسم آنها را مخاطبان عامل می‌گذارم. این دسته از مخاطبان، مدیران و مسئولان ذی‌نوذ حوزه فرهنگ و هنر هستند که فرمان هدایت و تعیین مسیر فرهنگی جامعه در دست آنهاست. به نظر من، یکی از دلایل بی‌فایده‌بودن یا اگر با اغماض بگویم، کم‌آبرودن نقدها و نظریه‌هایی که در قالب گفت‌وگوهای تخصصی شکل می‌گیرد، ازدست‌دادن همین مخاطبان عامل است. مشغله‌های مختلف و بیش از حد مدیران فرهنگی، فرصتی برای ایجاد ارتباط با بدنه جامعه هنری و شنیدن حرف‌های یکدیگر را باقی نمی‌گذارد. این طیف از مخاطبان اگر علاقه‌ای هم به موضوعی که آن را مدیریت می‌کنند داشته باشند که معمولاً این‌طور نیست، چنان دست به گریبان گرفتاری‌های متعدد و بی‌شمار پیرامونی خود هستند که فرصت خواندن نامه‌هایی که امضا می‌کنند را هم ندارند، چه رسد به خواندن و شنیدن حرف‌های من و شما. دوستی نقل می‌کرد که در بعضی از کشورهای پیشرفته، تعریف جالبی از یک مدیر موفق دارند. آنها معتقدند مدیر خوب، مدیری است که قهوه بخورد و روزنامه بخواند!

پشت این تعریف ساده نکات مهمی وجود دارد. مدیر موفق کسی است که فرصت کافی برای فکرکردن داشته باشد، آرامش داشته باشد، با طیف متفکر و نخبه جامعه از طریق نشریات ارتباط مستمر داشته باشد و بدروز باشد. مطمئن باشید چنین مدیری هم خودش را نقد می‌کند و هم به نقد و نظر دیگران اهمیت می‌دهد. البته فکر می‌کنم در سیستم اداری ما چنین مدیری را در همان روز اول به جرم بی‌قنایتی و وقت‌گذاری‌های بیهوده و از همه مهمتر، خوردن قهوه از اداره بیرون ببینازند.

این نایمیدی تا حد زیادی از نقدهایی است که به مدیریت فرهنگی وارد می‌شود

ما دلبند و درنهایت تأثیرنداشتن در عملکرد آنهاست؟

البته من آن‌قدرها که نق می‌زنم ناامید نیستم. می‌بینید که باز برای مصاحبه دم لای تله شما دادم. در جواب شما عرض می‌کنم که مسئولیت اول طنز زیر ضرب‌بردن عملکرد مسئولان است، یعنی همان مخاطبان عامل که نه روزنامه می‌خوانند و نه قهوه می‌خورند، مسئولیت دومش هم خنک‌کردن دل مردم است.

ما به نظر شما دلیل اینکه سال‌هاست فیلم‌ها و سریال‌های کمدی ما کم‌اثرتر و بی‌رقم شده چیست؟

اجازه دهید کمی موضوع سؤال شما را باز کنیم. در این سال‌ها فیلم‌ها و سریال‌های کمدی خیلی خوبی هم ساخته شده، خیلی بهتر از کارهایی که من ساختم. ولی از آنجا که در این سال‌ها اقبال تماشاگران به کارهای کمدی افزایش چشمگیری داشته، برخی فیلم‌سازان صرفاً تحت‌تأثیر این خوش‌اقبالی و فروش درخورتوجه فیلم‌های کمدی، بدون درنظرگرفتن مهم و درک و استعدادشان در خلق موقعیت‌های در واقع کمدیک، سراسیمه و بدون مطالعه خود را در میدان پریسک ساختن آثار کمدی می‌اندازند. ممکن است بعضی از این همکاران من، به پول و پله‌ای هم رسیده باشند، ولی حتماً در مقابل، اعتبار فیلم‌سازی خود را هزینه کرده‌اند و از آن بدتر باعث صدماتی جدی به اعتبار سینمای کشور و جایگاه رسانه ملی، در جامعه شده‌اند.

ما به قطعاً این طیف را بیشتر می‌توان نقد کرد.

در این صورت من هم با شما موافقم. متأسفانه این معضل تنها مختص به آثار کمدی نیست. ما در انواع آثار سینمایی و تلویزیونی با این وضعیت روبه‌رو هستیم. چه‌بسا در فیلم‌ها و سریال‌های درام، وضعیت حتی بدتر از آثار کمدی هم باشد. اگر نسبت کارهای درام کم‌مایه، کم‌اثر و بی‌رقم را با کارهای اثرگذار و عمیقی که در همان سال تولید شده‌اند مقایسه کنید و نگاهی دقیق‌تر به تعداد فیلم‌ها و سریال‌های غیرکمدی ساخته‌شده در طول سال بیندازید، خواهید دید که از میان حدود صد فیلم و ده‌ها سریال تولیدشده، تنها تعداد انگشت‌شماري از آنها، آثاری قابل دفاع و ارزشمند هستند. به نظر من دلیل این گرفتاری دوسویه است. یک سوی آن وجود مدیران خودشیفته و متوهمی است که معلوم نیست با چه معیار و چه مبنایی از دانش و تجربه، مسئولیت‌های مدیریتی حوزه فرهنگ، هنر و رسانه را در قبضه خود گرفته‌اند و کوتاه هم نمی‌آیند. این مدیران عزیز و محترم با وجود شکست‌های بی‌دری و بزرگی که در سال‌های متعددی مسئولیت خود داشته‌اند، بدون هیچ‌گونه مؤاخذه‌ای، همچنان در مسند خود نشسته‌اند و خیال می‌کنند عنان رستگاری جامعه را سفت و محکم در دستان خود گرفته‌اند. اما سوی دیگر این معضل، خود ما فیلم‌سازان هستیم، من و همکاران من. بسیاری از ما فیلم‌سازان هم دچار نوع دیگری از خودشیفتگی و توهم هستیم. بسیاری از ما در مسیر خلق یک اثر سینمایی یا تلویزیونی دچار سوته‌فاهم و محاسبات غلط می‌شویم. جایگاه واقعی خودمان را پیدا نمی‌کنیم، چون بیرون‌آمدن از این لایه خودشیفتگی همراه با توهمی که ما را احاطه کرده، به‌هیچ‌وجه کار ساده‌ای نیست. در این صورت نه برای ارزیابی آثار دیگران متر و معیار درستی داریم، نه توانایی خودمان را خوب سبک و سنگین می‌کنیم. به همین دلیل بدانم نمی‌آید به محض موفقیت یک فیلم کمدی یا غیرکمدی، آستین‌ها را بالا بزنیم. لابد در خلوت خودمان می‌گوییم چراکه نه؟! مگر کاری دارد؟! درحالی‌که به گمان من یک کار کمدی موفق مثل یک درام موفق، سهل و متعاع است. همان‌قدر که آسان به نظر می‌رسد، دست‌یافتنی نیست. پیچیدگی‌های خاص خودش را دارد



عکس شرق

گفت‌وگو با محمدرضا هنرمند

استندآپ کمدی مناسب حال و روز ما نیست

و نیاز به درک و توانایی در ساخت موقعیت ناب کمدی دارد. این فرق می‌کند با سرزبان داشتن، با بانمک بودن و خوب‌چوک‌گفتن. خیلی از فیلم‌سازان ساده‌انگار و جویای نام ما فکر می‌کنند ساختن فیلمی مثل مثلاً «فروشنده» کار آسانی است. یک قصه ساده، چند بازیگر سرشناس، یک آپارتمان، چند ماشین و چند خیابان، همین! درحالی‌که اینها تنها بخشی از ابزار کار خلاقانه است، مثل رنگ و بوم و قلم برای یک نقاش زبردست. وجه پیچیده و دست‌نیافتنی‌کار، همان فوت استاد است. استادی مثل اصغر فرهادی که کار را کارستان می‌کند. بنابراین در یک نگاه کلی، این نقطه‌ضعف منحصر به فیلم‌ها و سریال‌های کمدی نیست، بلکه در کل تولیدات سینمایی و تلویزیونی ما به‌عنوان یک آسیب جدی وجود دارد.

به نظر شما دلیل اقبال مردم به فیلم‌های کمدی چیست؟

به نظر من اقبال مردم نه‌تنها به فیلم‌های کمدی که به کلیت سینمای ایران افزایش درخور توجهی داشته است، نگاهی به فهرست فروش میلیاردی فیلم‌های سال گذشته نشان می‌دهد سینمای ایران در حال خارج‌شدن از وضعیت رکود سال‌های پیش و واردشدن به دوره‌ای تازه است. عوامل متعددی در فراهم‌شدن زمینه‌های این تغییر مؤثر بوده‌اند، عواملی که خیلی در دست مدیران و از روی برنامه‌ریزی دقیق نبوده است. من سعی می‌کنم به اندازه فهم خودم و تا جایی که ظرفیت این گفت‌وگو اجازه می‌دهد، به بعضی از دلایل افزایش اقبال مردم به سینما در سال‌های اخیر، اشاره‌ای داشته باشم. به گمان من سینمای ایران با وجود همه کاستی‌ها و نقاط ضعفی که دارد، در مجموع آبرودارتر از گذشته شده است. موفقیت‌های جهانی سینمای ایران در سال‌های اخیر باعث توجه و احترام بیشتر جهانیان به سینمای ایران شده است. همین توجه و احترام باعث توجه بیشتر جامعه خودمان به سینمای وطنی می‌شود.

به نظر من اجاره‌نشین‌ها یک فیلم فوق‌العاده و یک استثنا بود. فیلم‌هایی مثل اجاره‌نشین‌ها و شاید مومیایی امکان تکرار ندارند. این نوع فیلم‌ها محصول زمان خودشان هستند. معنای حرفم این نیست که دیگر نمی‌شود فیلم‌هایی به قدرت اجاره‌نشین‌ها ساخت، بلکه امیدوارم با فراهم‌شدن شرایطی نزدیک به همان شرایط، دوباره شاهد تولید آثاری جریان‌ساز در سینمای کمدی باشیم

در دنیای رسانه‌ای امروز، هر واژه خوب و مثبت درباره سینمای ایران، بدون شک باعث ایجاد یک موج مثبت قوی در بطن جامعه می‌شود. بسته‌شدن خانه سینما و تلاش گسترده جامعه سینمایی برای بازگشایی آن باعث شد سینما یکی از موضوعات قابل بحث و مورد توجه عموم مردم و مسئولان شود چون اساساً مردم ما کنجکاو هستند، حتی اگر موضوعی که برایش به سختی کندوکاو می‌کنند، کوچک‌ترین ارتباطی با زندگی‌شان نداشته باشد. به خاطر دارم در آن دوران همه‌جا صحبت از خانه سینما و کنجکاوی برای یافتن علت بسته‌شدن آن بود. از داخل تاکسی‌ها تا مطب دکترها، تقریباً همه‌جا موضوع صحبت شده بود. به نظر من این اتفاق به طور ناخواسته، باعث شد سینما منزلت و احترام تازه‌ای در میان اقشار مختلف جامعه پیدا کند. دلیل دیگر افزایش اقبال مردم به سینما می‌تواند بالا رفتن سطح تحصیلات، آگاهی و دانش عمومی جامعه باشد. علاوه بر این من افزایش حضور اجتماعی خانم‌ها در جامعه و پررنگ‌شدن نقش آنها در زندگی شهری را یکی از مهم‌ترین عوامل این افزایش می‌دانم. البته فاصله عمیق شبکه‌های تلویزیونی وطنی با سلایق و خواسته‌های بخش گسترده‌ای از جامعه شهر هم بسیار مهم و تأثیرگذار است. درواقع، هرچه چراغ تلویزیون خاموش‌تر باشد، چراغ سینما روشن‌تر می‌شود. در کنار این عوامل، افزایش سال‌های متناسب با شان و شخصیت طبقه متوسط جامعه شهری که بیشترین مخاطب سینما را تشکیل می‌دهند، یکی دیگر از مهم‌ترین دلایل اقبال مردم به سینماست. سابق بر این، تعداد سالن‌های سینما محدودتر و به لحاظ فیزیکی دور از دسترس این طبقه بود ولی درحال حاضر تلاش شایسته‌ای صورت گرفته تا در ساخت پردیس‌های سینمایی، سینما، به محل زندگی و تفریح این طبقه نزدیک‌تر شود. این یک اصل بدیهی در معادلات تجاری است؛ محصولی را که تولید کرده‌اید

در دسترس مصرف‌کننده بگذارید تا با صرف وقت و هزینه کمتر آن را انتخاب کند. اتفاقی که در این سال‌ها در سینما رخ داده و نتیجه‌اش افزایش اقبال مردم و جویای نام ما فکر می‌کنند ساختن فیلمی مثل مثلاً «فروشنده» کار آسانی است. یک قصه ساده، چند بازیگر سرشناس، یک آپارتمان، چند ماشین و چند خیابان، همین! درحالی‌که اینها تنها بخشی از ابزار کار خلاقانه است، مثل رنگ و بوم و قلم برای یک نقاش زبردست. وجه پیچیده و دست‌نیافتنی‌کار، همان فوت استاد است. استادی مثل اصغر فرهادی که کار را کارستان می‌کند. بنابراین در یک نگاه کلی، این نقطه‌ضعف منحصر به فیلم‌ها و سریال‌های کمدی نیست، بلکه در کل تولیدات سینمایی و تلویزیونی ما به‌عنوان یک آسیب جدی وجود دارد.

ما البته این نقد مطرح است که برخی از فیلم‌های کمدی این روزهای سینمای ایران فاقد محتوا و قصه‌های جذاب است، چندر با این موضوع موافقتی؟

البته نوشتن یک قصه خوب و جذاب هیچ‌وقت کار آسانی نبود، حالا دشوارتر هم شده است. هنرینه‌های بالای تولید و تضمین بازگشت سرمایه از یک طرف، دخالت‌ها و اعمال ممیزی‌ها از طرف دیگر، ساخت و پرداخت یک قصه سروشکل‌دار، آبرومند و در عین حال پرفروش را خیلی دشوار کرده است، حالا وقتی قرار می‌شود این فیلم‌نامه سروشکل‌دار و آبرومند، کمدی و در ضمن پرفروش هم باشد، دیگر کار را از سختی هم می‌گذرانند. اصولاً در فیلم‌های کمدی موفق جهانی، روابط خصوصی زن و مرد، امکانات بالقوه‌ای را برای شوخی فراهم می‌کنند که در ایران این فضاها پیشانی‌ش و در ذهن نویسنده قصه‌های کمدی نگار گذاشته می‌شود. همین‌طور خطرقرمزهای ناوشته‌ای که دست و ذهن نویسنده را به سختی می‌بندد، من نمی‌خواهم همه تقصیرها را بر گردن ملاحظات فرهنگی جامعه و خطرقرمزهای زیادی که برای خلق یک اثر طنز یا کمدی خوب وجود دارد بیندازم. کم‌مایگی، آسان‌گیری و آسان‌پسندی هم در این میان نقش مهمی دارد. من در یکی، دو سال اخیر ده‌ها فیلم‌نامه به ظاهر کمدی را خوانده‌ام که به نظرم اصلاً کمدی نبودند. درحال‌حاضر یک گرایش مفرط غیرسازنده نسبت به ساختن فیلم کمدی وجود دارد. امیدوارم این تب بالای ساختن فیلم‌های به ظاهر کمدی هرچه‌زودتر فروکش کند و در وضعیت نرمال و طبیعی خودش قرار گیرد.

ما زمانی فیلم‌های کمدی مثل اجازه‌نشین‌ها یا مومیایی در سینمای ما جریان‌ساز می‌شد و این روزها کمتر از این دست فیلم‌ها در سینمای ایران وجود دارد. تحلیل شما نسبت به این موضوع چیست؟

به نظر من اجاره‌نشین‌ها یک فیلم فوق‌العاده و یک استثنا بود. فیلم‌هایی مثل اجاره‌نشین‌ها و شاید مومیایی امکان تکرار ندارند. این نوع فیلم‌ها محصول زمان خودشان هستند. معنای حرفم این نیست که دیگر نمی‌شود فیلم‌هایی به قدرت اجاره‌نشین‌ها ساخت، بلکه امیدوارم با فراهم‌شدن شرایطی نزدیک به همان شرایط، دوباره شاهد تولید آثاری جریان‌ساز در سینمای کمدی باشیم.

در حال حاضر بسیاری از آثار طنز تلویزیون ایران به سمت آثار ترکیبی یا اجرای استندآپ کمدی‌های رفته که مخاطب را چندساعتی سرگرم می‌کند. فضای تلویزیون نسبت به گذشته و زمانی که شما در این حوزه کار می‌کردید، چند تفاوت دارد؟

استندآپ کمدی یک تولید سرگرم‌کننده ارزان و متکی به کلام است، تولید آن کار بدی نیست، ولی حتماً می‌دانید که یک پای اصلی این نوع کمدی خود تماشاگران هستند. این نوع کمدی بیشتر به مسائل روز و عموماً سیاسی می‌پردازد، تماشاگر این نوع کمدی باید دانش کافی از این دست موضوعات داشته باشد تا کمدی شکل بگیرد. شوخی‌های کلامی این نوع کمدی با فرهنگ سیاسی و عمومی جامعه ما و همین‌طور محدودیت‌های حاکم بر رسانه خیلی همخوانی ندارد. ظاهراً هنوز چنین ظرفیتی در جامعه ما وجود ندارد. به همین دلیل فکر می‌کنم استندآپ کمدی خیلی مناسب حال‌روزم ما نیست. زمانی که ما مجموعه کاکتوس را می‌ساختیم، به نظرم فضا به مراتب بازتر بود. این روزها، هر بار که فیلم مومیایی از شبکه‌های تلویزیونی پخش می‌شود، شاهد سانسورهای بیشتری نسبت به پخش‌های قبلی فیلم هستیم. بعید نیست در پخش‌های آینده، شما فقط تیتراژ اول و آخر مومیایی را ببینید. این در حالی است که من و همکارانم آقایان پرستویی و میرکیانی به‌عنوان مالکان این فیلم اصلاً نمی‌دانیم این پخش‌های بی‌شمار مکرر، در شبکه‌های متعدد سیما بر چه مبنایی قرار داد و با رعایت کدام حقوق انجام می‌شود. من از این فرصت استفاده می‌کنم و از مسئولان محترم سیما خواهش می‌کنم نسبت به حقوق هنرمندان کشور بی‌اعتنا نباشند.

ادامه در صفحه ۱۲

هنر

دوشنبه • ۲۲ خرداد ۱۳۹۶ • سال چهاردهم • شماره ۲۸۸۵ • ۹

شرق روزنامه

کرباس خاکستری

شدم خود کیهان

مرور نقاشی‌های داوود امدادیان در گالری هور، بهار ۹۶

فریده آفرین

داوود امدادیان (۱۳۲۳–۱۳۸۳) در سال‌های پایانی هزاره دوم میلادی در بولونی و موزه پاریس فرانسه... به برگزاری نمایشگاه تکی و گروهی همت گماشته است. او به مفهوم واقعی کلمه هنرمند مدرن به شمار می‌آید. بدین دلیل که در زمانه پیدایش آثار مفهومی و هنر اجرا با تکرار، یک ایده به نقاشی می‌پرداخت. فرم فردی (سبک) او با تأکید بر یک موتیف، آن‌هم تکرار درخت با هدف تداوم ژانر منظره، از قدیمی‌ترین ژانرها در تاریخ نقاشی، شکل گرفته است. درخت‌های تابلوهای نمایشگاه هور بسیار غریبند. به نظر می‌رسد آنها دارند و شخصیت. از یک زاویه دید، این درخت‌ها هیبت اساطیری دارند و دارای همان خیال‌پردازی‌ای هستند که در ساختار اساطیر ملل به کار رفته است. در بدو امر آنها ما را مشغول سؤال‌هایی از این قبیل می‌کنند: آیا این درختان اساطیری درخت کیهانی‌اند که در فصول مختلف رنگ عوض می‌کنند اما همچون ستونی رابط زمین و آسمان باقی می‌ماند؟ ستونی با قطری به اندازه گذر صد سال که دو مکان در منتهی‌الیه جهان را به هم وصل می‌کند؟ آیا این درختان آینده‌بشردن یا گذشته‌او؟ آیا شجره‌المتبدا یا شجره‌المنتهی‌اند؟ آیا ریشه انسان به ریواس‌های به‌هم‌تابیده یا آن درختی که ۱۵ ژاژ بشر از آن سر برآورد، می‌رسد؟ آیا این حکایت کهن شجره‌المتبدا از دوره نوسنگی است که قرار است با تداومش در آینده شجره‌المنتهی هم بشود؟ آیا این شجره‌الحیه، یعنی درخت زندگی و بهشتی است که برگش دانش است و برش خرد و هستی همه درختان از اوست؟ کدام؟ در برخی تابلوهای امدادیان رد پای اساطیر ایرانی به‌ویژه درخت کیهانی که به صورت نمادین دربردارنده آتشی در میانه است با شاخه‌های پخش‌شده در پهنه جان را شاید بیشتر بتوانیم بیابیم. در نتیجه تا اینجا این روایت به گذشته وصل می‌شود. اما در آینده تقویمی آیا قرار است در اثر تغییرات ژنتیکی به درخت تبدیل شویم؟ یعنی روزی به جای اینکه برگ درختان سبز باشد سفید شوند و به جای اینکه خورشید از شرق طلوع کند از غرب برآید و به جای اینکه، درخت‌ها انسان شوند، هریک از ما، درخت شویم، چشم در چشم درختان دیگر به زندگی‌مان به دقت‌شدن عمودی و به ایستایی ابدی‌مان خیره شویم.

این درخت‌های غریب در کنار درختان طبیعی قد علم کرده‌اند، اما آنها به همین زورآزمایی عظمت‌طلبانه هم بسنده نمی‌کنند، بدین دلیل که گاهی آدم خیال می‌کند در حال تبدیل‌شدن به صخره‌اند یا آدم‌هایی بوده‌اند که درخت شده‌اند یا قرار است به صخره تبدیل شوند. اغلب ما داستان هسپریدها را شنیده‌ایم. هسپریدها یا هسپیریدس پری‌های یا خوریانی بودند که مسئول نگهداری سیب‌های طلایی باغ هرای یونانی بودند که به دلیل سهل‌انگاری در ربودن این سیب‌های ارزشمند به وسیله هرکول در دوازدهمین خاشش با تبدیل‌شدن به درخت توبیخ شدند. اما حکایت این درخت‌ها امر دیگری است. در نقاشی‌های امدادیان هم باید از دید عالم اسطوره‌ای فراتر رویم و هم آن را باید در آستانه این تابلوها به داریم. در این نقاشی‌ها بسیار کوچک ترسیم شده‌اند با وجود این، عظمت شیخ‌وار این درختان صخره‌مانند هیچ‌یک از آنها را با ترس مواجه نکرده است. این آدم‌های فراغ‌بال، در کسوت یک رهگذر، گردشگر و حتی یک توریست در طبیعت ترسیم شده‌اند که حضور همه‌گیر این درخت-صخره‌ها آنها را هیچ به تعجب وانداشته است. اما برای ما مخاطبان جنس این درخت‌ها این جهانی نیست. آنها وجه شبحتانی دارند و هراس می‌آفرینند. در قیاس با طبیعت خلق‌شده از سوی برادر هنرمند، یعنی یعقوب امدادیان اگرچه درخت‌های داوود عینی‌گر‌ا‌ترند، اما با تکیه به وجه نظم‌یافته و آرامش‌دهنده سبک انتزاعی یعقوب، هراسناکی‌شان آشکارتر می‌شود. البته مخاطب در نهایت، با وجود تفاوت‌های ظاهری آثار، متوجه شباهت و ریشه مشترک علائق این دو در وجه کاملاً متفاوت می‌شود. در ژانر منظره یعقوب امدادیان به انتزاع گرایش دارد و به سطوح تمثیل است. او زمین را از حالت کروّی به سطوح متکثر، تبدیل می‌کند. نمی‌دانیم شاید اگر قرار بود داوود امدادیان به انتزاع برسد منظره‌هایش به کارهای یعقوب شباهت می‌یافت. اما در همان مقطع کاری، او گویی به یک رئالیسم دست می‌یابد از نوع جادویی‌اش که پیش‌درآمدی بر سوررئالیسم است و نحوی از استحاله یا تمامورفوس از آن دست تمامورفوس‌هایی که رنه مگریت بدان دست یافته بود را، البته با انحراف درجه به سوی رمانتیسیسم رقم می‌زند. اگرچه سبک داوود امدادیان را امپرسیونیسم خوانده‌اند، اما کومه‌های مکرر کلود مونه در برابر درختان صلب محکم و متفاوت امدادیان به احیاناً باید جانب احتیاط پیش گیرند و از نزدیک‌شدن به آنها اجتناب مونه کجا... اما جایگاه سزنان با توجه به این نقاشی‌ها کجاست؟ کثرت ضربه‌قلم‌ها در آثار امدادیان جای سطوح هندسی چهل‌تکه را در نقاشی‌های کوه سنت ویکتوار یا معدن سنگ بیلبوس سزان می‌گیرد. هنرمند ما گوشه کارگاهش که بی‌شباهت به کارگاه‌های قرن نوزدهمی نیست، می‌گذارد تجربه ناخودکاه جمعی و ازلی روبرابویی با تمام درخت‌های جهان او را فرولبلعد و آنگاه از این غوطه‌وری، چیزی بیرون می‌زند؛ چیزی به عظمت طبیعت در دوره رمانتیک‌ها که البته از روبراویی مستقیم پل سزان با طبیعت متفاوت است.



ادامه در صفحه ۱۲